

من می خواه به تو رازی را بگویم.



Foto: Pixabay

کلوسیان 1؛ 24-27

اکنون از آن رنج و زحمتی که به خاطر شما می بینم، خوشحالم. زیرا به وسیله رنجهای جسمانی خود، آنچه را که از رنجهای مسیح برای بدن او، یعنی کلیسایش باقیمانده است، تکمیل می کنم. 25 من طبق مأموریتی که خدا برای خیریت شما به من عطا فرمود، خادم کلیسا هستم تا پیام خدا را کاملاً اعلام نمایم، 26 یعنی آن حقیقت اسرارآمیز که طی اعصار و قرون مخفی مانده بود، اما اکنون برای مقدسین آشکار شده است. 27 خدا صلاح دانست که راز پر جلال و بی قیاس خود را در میان ملل غیر یهود آشکار سازد و آن سر این است که مسیح در شما ساکن می باشد و این حقیقت، مایه امید شما به سپیم شدن در جلال خداست.

می خواهی من به تو رازی را بگویم؟ پس تو هم باید به من قول بدهی که تو ان را به کسی دیگه نمی گویی. کسی که این سخن ها را می گوید مسولیت سنگینی را به عهده می گیرد. او می تواند زمانی که این سخن ها را می گوید سرنوشت یک شخص را عوض کند. کسی که یک رازی را به شخص دیگری می گوید باید اول مطمئن شود که ان شخص می تواند این راز را نگه دارد یا نه.

برای پولس رسول هم این مسئله همینطور بوده است زیرا او رازی را از زبان خداوند شنیده بود. و او باید در ابتدا جلوی زبان خودش را می گرفت. خدا به یک شخصی راز خودش را می گوید. و پولس بایستی با خودش این را همیشه تکرار می کرد که او خودش بزرگترین گناهکار است و باید راز خداوند را بداند.

ولی این برای پولس رخ داده بود و او شخص کوچکی نبود. و او یک دگرگونی بزرگی را تجربه کرده بود. و او و ما می خواهیم امروز با هرکسی این مسئله را درمیان بگذاریم زیرا پولس همین کار را کرده بود. زیرا کلام او بر همه صدق می کند. حال کلام خدا با هر کسی چه رازی می تواند داشته باشد؟

من برای یک نفر سعی کردم که این کلام پولس را بخوانم. او شخصی بود که از ایمان هیچی نمی دانست و برای همین جواب او برای من خیلی جالب بود زیرا او پاسخ داد که من از سخن های تو هیچی نمی فهمم. و در ادامه می گوید برای من چیز بهتری بخوانید و یا بهتر توضیح بدهید. آدم میتوند بگوید که این کلام ها برای هر شخصی نمی باشد. چون آن کلام یک رازی بزرگ است. من با تمام امیدی که به خودم می دهم باید این را از خودم بپرسم که این کلمه جلال و شکوه کی از پولس آمد چه به معنی است؟

من در زمان کودکی خودم همیشه از کلمه جلال و شکوه یک ابر زیبا را تجسم می کردم که خدا بر روی ان زندگی می کند. و من همیشه این فکر را می کردم که خدا از ان جا به پایین خواهد آمد و من او را خواهم دید. ایا این همان ارزویی نیست که همه ان را به نوعی داشته باشیم؟ ما دوست داریم که اسمان باز بشود و خدا را ببینیم و با او سخن بگوییم. و این می تواند برای ما آخرین دلیل هایی برای وجود او باشد. حال من به عنوان یک ابلاغ کننده دینی چه وظیفه ای دارم؟ من که سخنی از خداوند را در اختیار دارم. حال من به چه کسی می توانم خبر از این ابر خوشبختی را بدهم که روزی تمام این سیاست مدارها از بین خواهند رفت و فقط ماها در این دنیا باقی خواهیم ماند. و این چه حرکت زیبایی خواهد شد. ولی کار من اکنون نوشتن خطبه های ضعیفی شده که از وجود خودم بیرون می آید. ولی اینجا می بینیم که هر هفته اشخاصی به سوی مراسم عبادت می آیند و این باعث شگفتی من شده است. این کلام خدا ایا به قلب آنها نفوذ کرده است و برای آنها معنی خواستی به همراه دارد. و حال برای میلیاردها انسان دیگر چه طور است انسان هایی که سال 2018 را بدون هیچ امیدی شروع کرده اند. و رنج های زیادی را هم می برند. من می توانم در اینباره از چیزهای زیادی مثل مریضی ها و یا جدایی ها سخن بگویم. ایا جهان می تواند کمی تغییر بکند؟ من چطور می توانم به خودم این اطمینان را بدهم که در سال 2018 دیگر هیچ اتفاقی رخ نخواهد داد. ولی من همیشه در دیوارهای قدیمی اطراف خودم هستم. و از بالا هیچ صدایی نمی آید تا به من راه خوب را نشان دهد. من دوست دارم که اری خودم را به این انسان ها بگویم و به آنها بگویم که از امروز همه چیز تغییر خواهد کرد. ولی این را باید بگویم که من نمی توانم صدای خداوند را مستقیم از بالا برای همه بگویم. من در اینباره هیچ راهی را نمی شناسم تا این عمل را انجام بدهم. من در میان این تلاش ها هستم و افراد همه چیزی من را متوجه نمی شوند.

امید به جلال و شکوه. این سخنان به چه معنایی می توانند باشند؟ و خدا با شکوه خودش چه عملی انجام می دهد؟ در عهد قدیم کلمه شکوه به معنی چیز قابل اطمینان آمده است. و در انجا آمده است که خدا همانند یک صخره قابل اطمینان می باشد. ولی انسان ها با این خدا هیچ کاری ندارند و همانند یک برگگی که در باد قرار دارند همیشه به این و ان سو حرکت می کنند. ولی برای پولس این مسئله چیز دیگری می باشد. او چیز سختی را تجربه کرده است. او بایستی بخاطر راز خداوند زجر می کشید و به

زندان می رفت و جلوی حیوانات وحشی قرار می گرفت. که در آخر هم می بایستی می مرد. پولس در واقع یک حامل خوبی برای راز خدا می بود. ما امروزه این مسئله را به طور دیگری هم می بینیم. کشیش ایرانی ما آقای نادرخانی مدت های زیادی در زندان به سر می برد و هر روز امکان دارد که به خاطر دین خودش به دار اوخته شود. ولی اگر او دین مسیحیت را انکار کند خیلی سریع ازاد خواهد شد. حال چه چیزی این کشیش را به عیسی محکم نگه داشته است و چرا او از این رنج ها رهایی نمی یابد؟ در خبرها آمده بود که این کشیش با ایمان خودش تمام حکومت ایران را به هم ریخته است. حال من سوال دیگری را مطرح می کنم آیا ما باید رنجی را بخاطر خداوند تجربه بکنیم؟ آیا این درست است که به خاطر انجیل ما رنج ببینیم؟

پولس و کشیش نادرخانی نشانه های باشکوهی از خداوند به همراه دارند. و چیزی که آنها به ان اشاره می کنند نه شکوه ابری است و نه رنجی که آنها می بینند. و ان هم فقط یک شخص می باشد که آنها به او اشاره می کنند و ان هم در عهد جدید هم آمده است و ان فقط خود عیسی می باشد. شکوه خداوند در خود عیسی وجود دارد. و در او تمام وجودیت خداوند نهفته است. و تمام جلال خداوند در او قرار دارد.

ولی او در یک ابر ظاهر نمی شود بلکه او در یک آخر به دنیا می آید. او همیشه دنبال پایین ترین مکان برای نشان دادن خود می باشد. که در آخر در بالای صلیب هم کشته می شود. اشعیا این را می گوید که ما او را خیلی کوچک می شماریم و او را در پایین ترین سطح قرار می دهیم. امروز عیسی در بالای ابرها قرار نمی گیرد و از طریقه دیگری نمی آید. یا از جایی که همه او را ستایش بکنند و برای او آواز بخوانند. او به صورت نان و شراب به سوی ما می آید. و در یک مراسم عبادت عادی و با مردمان عادی که به انجا می آیند عیسی مسیح را در انجا ملاقات می کنیم. و ما می توانیم امروزه آخری را ببینیم که عیسی درون ان قرار دارد. و همه این ها کاملاً قابل اطمینان کردن هستند. چیزی که پولس به من می گوید این است: عیسی در میان ما قرار دارد و او اینجا زنده است. او میان انسان هایی هست که در ایران و در همه دنیا تحت تعقیب قرار می گیرند. او در میان کسانی است که امروز خون و جسم او را دریافت می کنند. حتی اگر من هزاران بار هم این را تکرار کنم و یا اگر گناهکار ترین آدم هم باشم باز هم عیسی در انجا یافت می شود. عیسی نه تنها انجا وجود دارد بلکه او در وجود من هم قرار دارد و او از میان ابرها نخواهد آمد. او انجایی که من هستم و نفس می کشم وجود دارد. و من در انجا به خودم می نگرم و می بینم که خدا هزاران بار نزدیکتر از ان چیزی است که من فکرش را می کردم. و او حتی بخشی از سرنوشت من می شود و من اکنون اعمالی که پولس و دیگر مسیحیان انجام داده اند را به خوبی درک می کنم. زیرا انها شکوه خداوند را دیده اند و انها در عیسی دست های قابل اطمینانی را تجربه کرده اند. و این برای فقط مسیحیانی که تحت تعقیب هستند نمی باشد بلکه برای همه است.

و این نباید یک راز باقی بماند و این یک معجزه می باشد. و خداوند خودش به تنهایی این راز را برمی دارد و به سوی هر مرد و زنی می رود. و خدا این را به پولس می دهد و به او می گوید که این نباید در پیش تو به صورت یک راز باقی بماند. و راز خداوند باید راه دیگری را برود و ان باید برای همه اشکار گردد. و پولس همیشه وظایفی را دریافت می کرد تا بتواند راز خداوند را برای همه اشکار سازد. خداوند می خواهد که راز او برای همه گفته شود زیرا او می خواهد که برای همه وجود داشته باشد. انجیل چیزی نیست که فقط در نزد پولس و یا مسیحیان دیگری که تحت تعقیب هستند و یا افرادی که الهیات می خوانند باقی بماند. خدا در همه جا گفته است که بهشت او برای همه باید باشد. پولس در اینباره ثابت می کند که او این راز را به همه می گوید. او به یهودیان، یونانیان، افراد فقیر، پولدار، چاق، لاغر و همه و همه می گوید. خداوند هیچ مرزی را قرار نمی دهد و او دوست دارد که من هم به خانه او بروم. او دوست دارد که در من خانه ای بوجود آورد و به من نزدیک شود. و این معجزه بسیار بزرگی است که نمی توان ان را فهمید. و این قلب پولس را به لرزه در می آورد و همین باعث می شود تا او این خبر را به دیگران بدهد. حال من در اتاق کوچک خودم قرار دارم و در آخر راه قرار دارم و با بی اطمینانی خاصی خواهم گفت که همه چیز بهتر می شود. من در اینجا نه حقی و نه وظیفه ای برای این کار دارم ولی من این را می دانم که این سخن را خود خدا تعیین کرده است. و او می خواهد که خانه خودش را در میان من قرار دهد و او دوست دارد که به نزد تو بیاید. او دوست دارد که تو مسیحی بشوی و تو با شکوه بشوی و بهشت او را دریافت کنی و برای همین این سخن برای زندگی کردن و مردن ارزش دارد.

آمین